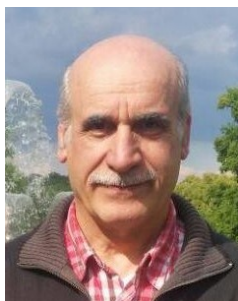


تاملی بر یک نیاز



مرتضی ملک

جنبش زن زندگی آزادی نیازمند یک نظریه سیاسی است. محتاج آن است که بنیادهای فکری و اهداف اجتماعی‌اش تبیین شوند و به کمک یک صورت‌بندی فکری و چارچوب مفهومی، خود را تعریف کند. هر جنبش اجتماعی بزرگ برای تداوم و تکامل خود به دستگاه فکری احتیاج دارد، جنبش برای آنکه از سیمای روشنی برخوردار باشد، بتواند خود را تعریف کند، تا شمولیت یابد و قابلیت زاینده‌گی و تعمیم پیدا کند به چارچوب مفهومی منسجمی نیاز دارد.

نظریه‌های سیاسی و دیدگاه‌های اجتماعی از بستر جنبش‌های اجتماعی و انقلاب‌ها فرا می‌رویند. از بطن جنبش‌ها و انقلاب‌های بزرگ نیز مکتب‌های فکری و فلسفی بزرگ شکل می‌گیرند. مکتب لیبرالیسم بدون جنبش‌های بورژوازی، و انقلاب فرانسه، و مکتب مارکسیسم بدون جنبش‌های کارگری و انقلاب‌های اجتماعی اروپای قرن نوزدهم قابل تصور نبودند.

همه نهضت‌ها و انقلاب‌ها بنیادگذار و مولد شکل‌گیری نظریه‌های سیاسی و اجتماعی بدیع نیستند، جنبش‌ها و انقلاب‌هایی هم هستند که از مکتب‌ها و نظریه‌های سیاسی و اجتماعی موجود برای شکل دادن به هویت خود تقلید و تغذیه می‌کنند. جنبش مشروطه‌خواهی ایران از نوع چنین جنبش‌هایی بود. مشروطه برای برساختن هویت خود به گنجینه اندیشه‌های مدرن غرب رو آورد و وسیعاً از لیبرالیسم غرب آموخت و الهام گرفت. جنبش توده‌ای و کمونیستی دهه سی ایران که زیر نام حزب توده شناخته شده برای تبیین و آراستن هویت سیاسی خود مکتب مارکسیسم روسی را سرمشق قرار داد و به تقلید از تعالیم آن پرداخت.

جنبش جوانان اروپایی دهه شصت جنبشی بود میان این دو الگو. جنبش شصت و هشت هم بنیادگذار بود و هم مشق‌گیرنده، هم الهام‌بخش بود و هم الهام‌گیرنده. این جنبش از منابع و سرچشمه‌های فکری مختلف تغذیه کرد، از فلسفه انتقادی، از فمینیسم، و فرویدیسم. این جنبش با بهره گرفتن از این مکتب‌ها و اندیشه‌ها و با اتکا به پراتیک انتقادی خود بر ضد ارزش‌ها و ساختارهای اقتدارگرا نظریه‌های سیاسی و اجتماعی نوینی را پی افکند. گفتمان‌های رایج و شناخته شده‌ای زمان ما مثل محیط زیست، تمدن سبز، فمینیسم رادیکال و

سوسیالیسم دموکراتیک بر آمده از بستر جنبش شصت و هشت هستند، سه گفتمانی که حیات سیاسی و سیمای فرهنگی اروپا را تغییر داد و منشا شکل‌گیری احزاب و نهادهای مدنی گوناگونی شد که تداوم و تکامل آن خیزش نخست را به شکل‌های مختلف تامین و تضمین کرد.

جنبش زن زندگی آزادی به کدام یک از این مدلها نزدیک است. کدام یک می‌تواند سرمشق بهتری برایش باشد. این امر بر می‌گردد به اینکه خود این جنبش از چه مختصات اجتماعی و فرهنگی برخوردار است و در چه شرایط عینی بسر می‌برد. با عطف توجه به این عوامل به نظر می‌رسد که جنبش زن زندگی آزادی شباهت‌های ظاهری و باطنی زیادی با جنبش جوانان اروپایی دهه شصت دارد.

در این رابطه سه جنبه قابل تاکید است اول نیروی اجتماعی محرک جنبش که عمدتاً زنان و جوانان هستند، دوم آماج‌های اصلی قیام آنهاست که آشکارا شورشی است آزادی‌خواهانه علیه اقتدارگرایی، پدرسالاری و مردسالاری، و سوم و به همین علت دقیقاً مانند جنبش دهه شصت، گسست و بی‌اعتنایی به جریان‌ها و سنت‌های فکری و سیاسی پیش از خود، یعنی گروهبندی‌های کلاسیک ملی‌گرا با همه شاخه‌های آن، مارکسیست‌ها با همه شعبه‌های آنها، و اسلامیت‌ها با همه فرقه‌هایشان.

این جنبش کاملاً آگاهانه و با حس و شمع قوی و تجربی دریافته است که شاخصه و صفت مشترک همه این جریان‌ها همان اندیشه‌های پوسیده‌ای است که آنها بر ضدشان قیام کرده‌اند، و روی زشت‌ترین و بدخیم‌ترین آن تجسم عینی آن، در سیمای جمهوری اسلامی خط قرمز پر رنگی کشیده‌اند. یعنی اقتدارگرایی، پدرسالاری و مردسالاری. تفاوت ماهوی و بی‌سابقه جنبش زن زندگی آزادی، درست در گسست از همین سنت مشترک است که پیوسته در همه این جریان‌های اصلی ایران به‌رغم تفاوت‌هایشان ماندگار و حتا باز شده است.

اگر جنبش زن زندگی آزادی با همین کورس انتقادی پیش بتازد، و فرایند نقد عملی سنت اقتدارگرایی مذهبی و مذکر را به مانند جنبش شصت و هشت به سطح عالی نقد تئوری ارتقاع دهد قاعدتاً بایست به ذخایر غنی فکری جنبش رادیکال فمینیستی و اندیشه‌های جنبش محیط زیست و تمدن سبز و همچنین منابع فکری سوسیالیسم دموکراتیک روی بیاورد.

برای پرداختن یک پلاتفرم شناسنده ماهیت جنبش گشت و گذار به عرصه‌های مختلف اندیشه ضروری است اما به نظر می‌رسد که این سه منبع فکری نزدیک‌ترین همخوانی و احساس و زمینه مشترک را با جنبش زن زندگی آزادی دارند.

فیسبوک نویسنده